

اسناد سیاسی و مصیبت بزرگ بین‌المللی

شکست ۱۸۷۰ و پیروزی ۱۹۱۸

در ۴ سپتامبر ۱۸۷۰ جمهوری سوم اعلام شد . در آن موقع ارتش فرانسه شکست خورده بود و آلمانها در پاریس مستقر بودند . این بود ما حصل ارثی که امپراطوری برای رژیم جدید گذارده بود . ۸ ماه بعد فرانسه پیمان فرانکفورت را امضا کرد . نتیجه اینکه الزاس و لورن از خاک فرانسه جدا شد و ۵ میلیارد فرانک هم خسارت بر عهده ما قرار گرفت . خوشبختانه از ۱۸۷۳ وضع مالی فرانسه رونق بسزائی یافت و توانست غرامات را قبل از موعد مقرر بپردازد و موجبات تخلیه کشور را از ارتش بیگانه فراهم آورد . خوشحالی زائد الوصف تمامی خاک فرانسه را در برگرفته بود و نخست وزیر وقت (تیر Thiers) که مذاکرات راتابه آخر دنبال کرده بود مورد تجلیل مجلس قرار گرفت و در مورد او آنروز گفته شد : " جمهوری سوم دین بزرگی نسبت باین رجل دارد "

تیر Thiers مسئولیت مذاکرات سیاسی را شخصا بعهده داشت و با تأنی و عقل آنرا انجام میداد . مردم هم باو اعتماد کامل داشتند و بهمین علت موفق شد کار مهمی را انجام دهد . در آنوقت فرانسه به تنهایی در مقابل آلمان قرار داشت و بنا بر این فشاری که در موقع عقد قرار داد و رسای از طرف سایر متفقین باو وارد میآمد در میان نبود و میتوانست بدون انتقاد و گله سایرین بهر نحو که صلاح میدانند عمل کند . بهمین علت ما توانستیم قدم علم کنیم و با رستاخیزی که بعمل آوردیم باعث اعجاب اروپا و بخصوص آلمان گردیم . در این جنبش سه سفیر کبیر طراز اول مانند زول گامبن (Jules Gambain) پل گامبن (P. Gambain) در انگلستان و برلن و دیگری بنام (باریر Barriere) دردم همکاری مؤثری میکردند . در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیستم جمهوری فرانسه

موفق شد با کمک (گامبتا) و (ژول فری Jules Ferry) بر خلاف تمایل عمومی مستعمرات وسیعی را برای فرانسه بوجود آورد . در این زمان فرانسه با رم و بخصوص با انگلستان برخورد هائی کرد که البته بیسمارک (Bismark) صدراعظم آلمان از فرانسه جانبداری مینمود . در کنگره برلن مذاکرات سیاسی جریان یافت و با این نتیجه پایان گرفت که آلمان بعنوان واحد ممتازی در اروپای مرکزی شناخته شود . پیشروهای روسیه متوقف گردد . ترکیب هم اسلامبول را بملکیت خود در آورد .

از همین زمان بتوصیه گامبتا فرانسه با آلمان بکلیت سیاست آرامی را پیش گرفت و در مدت ۲۰ سال مانع گردید جنگ دیگری بوقوع پیوندد ولی البته از این خیال هم غافل نبود که خسارات خود را در جای دیگر جبران نماید . بیسمارک کنگره ای در برلن تشکیل داد و نماینده فرانسه را هم که در آن موقع (وادینگتن Waddington) بود خواست و صراحتاً باو گفت :

" بنظر من تونس میوه رسیده ای است و موقع آنست که آنرا بچینید . ملت فرانسه باید رضای خود را بدست آورد و من از صمیم قلب خواهان آن هستم که فرانسه را در منطقه مدیترانه مستقر به بینم " از همان موقع فرانسه وارد عمل شد و در سال ۱۸۸۱ ژول فری موفق گردید تونس را تحت الحمایه فرانسه قرار دهد و چون سخت مورد حمله قرار گرفت گفت . کلید بندر الجزایر تونس است " دو سال بعد تونکن و ماداگاسکار ضمیمه فرانسه شد . بعد از ژول فری هانوتو (Hanotau) نقشه های او را دنبال کرد . در اثر مجاهدت و جانفشانی مردانی چون (ساوریان دو برازا Savorgnan de Brazza) و افسران جوانی چون (گورو Gouraud) و ژفر Joffre مانژن Mangin و لیوتی Lyauty و گالینی Gallieni ما موفق شدیم ظرف بیست سال سرزمینهای وسیعی را در افریقای شرقی و غربی بدست آوریم . تا قبل از آن تاریخ ما فقط سنگال را داشتیم . باتمام این موفقیتها معذالک فرانسه از فکر مصر که روزی ناپلئون بناپارت آنرا تصرف کرده بود غافل نمی ماند . انگلستان جای بناپارت را در این کشور اشغال کرده بود بهمین علت در صدد برآمد اول سودان را بگیرد . برای بثمر رسانیدن این نقشه سروان مارشاند بطرف (فاشودا Fachoda) بحرکت درآمد . ولی ارتش فرانسه خود را در مقابل نیروی انگلیسیها بفرماندهی جنرال کیچنر (Kitchner) دید . تصادم باندازه ای شدید بود که همه انتظار درگیر شدن جنگ میان فرانسه و انگلیس را داشتند .

در ۴ ژانویه ۱۸۹۸ (دلکاسه Delcasse) زمام امور فرانسه را بدست گرفت و سروان مارشاند را به پاریس احضار کرد و تجلیل فراوانی از او بعمل آورد . هر چند که تصادم بین دو کشور بسیار شدید بود و در روحیه مردم فرانسه اثر فوق العاده گذارد معذالک

همه چیز آرام شد و حسن تفاهم مجدداً بین دو کشور برقرار گردید . چاره نبود . آنروزها فرانسه اتکائی جز به انگلستان نداشت و منافع کشور ایجاب میکرد میان این دو کشور مناسبات حسنه برقرار بماند .

در آنزمان اوضاع بصورت زیر بود :

فرانسه صاحب یک امپراطوری شده بود . انگلستان خود را از طرف آلمان مورد تهدید میدید و از میلیتاریسم آلمان هراس داشت . او میدید در فاصله کمی جمعیت آلمان دو برابر شده و بازرگانی این کشور از ۶ میلیارد به ۱۵ میلیارد رسیده است . این کشور که منافع خود را در خطر میدید چاره‌ای نداشت جز اینکه با فرانسه که دارای نیروی مؤثری بود کنار بیاید و باتکای این کشور جزیره خود را از خطر مصون دارد .

سیاستمداران این کشور که همیشه حقیقت بین هستند خطر را بموقع تشخیص دادند و فوراً در صدد برآمدن حقوق فرانسه را بر مستعمرات بشناسند و با حاکمیت فرانسه بر مراکش نیز موافقت کنند مشروط باینکه فرانسه هم متقابلاً وجود انگلیسیها را در خاک مصر تأیید کند . در سال ۱۹۰۴ این موافقت صمیمانه (Entente Cordiale) که البته فاقد ارزش بود بین دو کشور امضا شد . علت رضایت به یک چنین قرار این بود که فرانسه نمیخواست مانند سال ۱۸۷۰ منزوی بماند و بالنتیجه غافلگیر شود . از آنجائیکه اقدامات ژول فری در لندن و (تیر Thiers) در ایتالیا و روسیه منتج به نتیجه مثبتی نشده بود احساس خطر میشد که مبادا فرانسه بار دیگر منزوی بماند . چند سال قبل از اینکه چنین قراری بامضاء برسد فرانسه محتاطانه رفتار میکرد و در خفای آلمان مذاکرات و اقدامات خود را دنبال مینمود و سعی میکرد دسائلی فراهم آورد که باتکای آن خود را از زیر بار تعهدات بیرون بیاورد بنابراین در مقابل قراردادی که بین آلمان ، اطریش و ایتالیا بامضا رسیده بود فرانسه هم پیمان نظامی با روسیه امضا کرد . طبق این قرار داد طرفین متعهد بودند هنگام تهاجم یکی از سه کشور مورد بحث بیکی از طرفین قرارداد طرف دیگر قوای خود را به کمک او بفرستد . این موافقتنامه در ۱۹۱۴ مؤثر واقع گردید . در اکتبر ۱۸۹۶ قیصر روسیه مرد و نیکلا بجای او نشست و به اتفاق ملکه سفری بفرانسه نمود و همه جا با استقبال گرم مردم روبرو شد . سال بعد (فلیکس فور Felix Four) که رئیس جمهور فرانسه بود بروسیه رفت . پس از مسافرت او (دلکاسه Delcasse) هم مسافرت دیگری بروسیه نمود . شخص اخیر الذکر در این سفر پیشنهاد کرد متن قرار داد اتفاق بین دو کشور را با صراحت بیشتری تدوین کنند و این پیشنهاد مؤثر واقع شد و زمامداران دو کشور اعلام داشتند (در وظیفه دو کشور است برای استقرار صلح عمومی کمک کنند و سعی نمایند توازن قوا در اروپا محفوظ بماند) .

از ۱۹۰۰ فرانسه عملاً در کنار روسیه قرار داشت. مسافرتهاى مکرر انجام میگرفت. در سال ۱۹۰۱ موقعیکه (دلکاسه) در پترسبورگ مشغول مذاکره بود امپراطور و ملکه مهمان فرانسه بودند. در سالهای ۱۹۰۲ و ۱۹۰۸ دو رئیس جمهور فرانسه بنام (لوبه Loubet) و (فالیر Falliere) بنوبت از قیصر روس دیدن کردند. بالنتیجه در زمان (پوانکره Poincare) ۱۶ ژوئیه ۱۹۱۲ یک قرار داد بحری بین دو کشور بامضا رسید و مکمل قرارداد نظامی سابق شد. در این زمان حسن تفاهم کامل بین دو کشور وجود داشت و همه مردم از اتحادی که بوجود آمده بود خوشحال بودند و هیچکس باور نمیداشت بزودی نومیديهائی در زمینه سیاسی و اقتصادی و مالی بوجود خواهد آمد.

روسیه از این اتحاد بهره برداری فراوان نمود. از فرانسویان خواست بدانجا بروند و در عمران و آبادی کشور - ساختن جاده‌ها - راه آهن سرتاسری آن کشور کمک کنند. باین نحو مبالغ زیادی سرمایه‌های فرانسه در این کشور بکار افتاد و ظرف چند سال به ۱۲ میلیارد فرانک طلا بالغ گردید. ولی ناگهان شوروی تغییر سیاست داد و متوجه شرق شد و در مورد سیاست اروپا دیگر علاقه‌ای از خود نشان نمیداد. جنگ میان روسیه و ژاپن هم شروع شده بود و ژاپونیاها یک فتح بعد از پیروزی دیگر میکردند و از کمبود نفقات و تجهیزات شوروی و پراکندگی ناوهای جنگیش استفاده فراوان میبردند. در همان موقع ژاپن قراردادی را با انگلستان امضا کرده بود.

جنگ تا ۱۹۰۵ ادامه یافت و در این تاریخ قرارداد (پورتموث Porthmouth) امضا شد. طبق این قرارداد جنوب جزایر ساخارین و پرت آرتور تحت حمایت ژاپن قرار میگردد و برای ژاپن مقام ممتازی را بوجود میآورد.

شکست فاحش روسیه باعث گردید روحیه فرانسویان بکلی متزلزل شود زیرا تا به آنروز خیال میکرد قدرت شکست ناپذیری را در مقابل حمله احتمالی آلمان در اختیار خود گرفته‌است. این شکست از جهت دیگری هم برای فرانسویان تأسف آور بود زیرا تقریباً همه دیگر معتقد شده بودند بعضی اینهمه پولی که در روسیه سرمایه گذاری کردند اگر از آن در راه تکمیل تجهیزات خود استفاده کرده بودند مسلماً "توفیق بیشتری بدست میآوردند ۱۲۰ میلیارد فرانک طلا پول کمی نبود و با آن فرانسه میتواندست استحکامات زیاد و تجهیزات فراوان برای خود بوجود بیاورد.

از آن پس سیاست فرانسه تغییر مسیر داد و ب فکر افتاد روابط خود را با ایتالیا بهبود بخشد.

ایتالیا از این فرصت استفاده نمود و ضمن شناسائی حق فرانسه به تونس امتیازات فراوانی برای اتباع خود که در این کشور متمرکز و مقیم بودند بدست آورد.

در ۱۹۰۰ طرفین موافقت کردند در مقابل شناسائی حقوق فرانسه بر مراکش فرانسه هم حق ایتالیا را در تریپولی برسمیت بشناسد . چند سال از اتحاد ایتالیا و اطریش و آلمان گذشته بود که فرانسه با این کشور وارد مذاکره میشد . معذک موفق گردید ایتالیا را متعهد کند در صورت حمله آلمان و اطریش بفرانسه لاقبل بیطرف بماند .

در ۱۹۰۴ با اسپانی هم موافقتهایی بعمل آمد و در سال ۱۹۰۷ قرار بر این گذارده شد که امور مراکش را متفقا " رسیدگی کنند . در سایه این قرارداد فرانسه خیال میکرد موقعیت خود را در اروپا تثبیت کرده است ولی آلمان که شاهد عقد پیمان فرانسه و روسیه و موافقتهای فرانسه و انگلستان بود دست بر قابتهای شدید اقتصادی در اروپا زد .

گیوم دوم قیصر آلمان متوجه شده بود که در سایه سیاست بیسمارک فرانسه یگانه کشوری بود که بهره فراوان برده و خود را بجائی رسانیده که قادر است از هر طرف که نفعش بیشتر باشد بادهان کشتی را بچرخاند . نگرانی قیصر آلمان شدید بود و در آن زمان کسی بدرستی نمیدانست ماجرا به کجا خواهد انجامید .

در ۱۹۰۵ گیوم دوم صلاح دپدخاطاری بفرانسه بکند و برای اینکار هم البته بی فرصت میگشت . این فرصت رسید . فرانسه قراردادی را با انگلستان در مورد مراکش امضا کرده بود بدون اینکه آلمان را مطلع کند و یا نظر متحدین او را خواسته باشد . گیوم دوم تصمیم میگردید (تانژر Tanjer) برود تا هم ملاقاتی از سلطان این منطقه بعمل آورد و هم صورت اعتراضیه آنچه که شده است بدهد دلگاسه رفتار قیصر آلمان را مورد انتقاد قرار میدهد و علنا " اظهار میدارد که آلمان بلوف میزند و ما باید در مقابل اعسسال گیوم پافشاری کنیم . (روهیه Rouvier) نخست وزیر وقت با سخنان دلگاسه اقناع نمیشود و بارئیس سند ارتش فرانسه بمذاکره و تبادل افکار میپردازد و بالنتیجه متوجه میشود فرانسه بهیچوجه آماده نیست و اگر جنگ دیگری در گیر شود فرانسه در شرائطی قرار دارد که بر مراتب از سال ۱۸۷۰ بدتر است با این تفاوت که از روسیه هم که به سختی از ژاپن شکست خورده است انتظاری نمیتوان داشت .

سلطان مراکش بانگای پشتیبانی قیصر عمل میکند و ناگزیر دلگاسه استعفا میدهد . روهیه (Rouvier) ریاست کنفرانسی را که در الجزیره (Algesiras) تشکیل می یافت قبول میکند و موفق میشود با انگلیسیها قراردادی امضا کند و موضوع را موقتا " حل نماید . این موفقیت ۶ سال بیشتر طول نکشید و اوضاع رو بوخامت گذارد زیرا گیوم از هیچیک از اقداماتی که معمول شده بود رضایت خاطر نداشت و متأسف بود که آفریقای باین زیبایی و پر ثروتی را رقبای او با سهولت بین خود تقسیم کرده اند . بناچار او هم دست بکار شد و (گالیون Galion) و مقداری از کنگوی فرانسه را خواست به مستعمرات خود اضافه

کند و البته ببهانه جوئی برخاست .

اول ایراد کرد که فرانسه مواد قرار داد الجزایر را محترم نشمرده است و شهر (فز Fez) را بی جهت تصرف کرده است . برای تأیید اظهارات خود را به کرسی نشاندن نظریاتش دستور داد کشتی جنگی (پانتره Panthere) به (آقادیر Agadir) اعزام شود . زمزمه جنگ دوباره برخاست . در اینوقت (کایو Caillaux) خود پست وزارت امور خارجه را بعهدده داشت و سعی میکرد راه حلی پیدا کند . در ۴ نوامبر ۱۹۱۱ قراری با آلمان امضا میکند و در مقابل شناسائی حقوق فرانسه در مراکش از طرف آلمان فرانسه هم قسمتی از خاک کنگورا که هنوز مورد بهره برداری قرار نداده بود به آلمان می دهد . کامبون این موفقیت را به کایو تبریک میگوید و از او تجلیل بعمل میآورد .

ستاد ارتش آلمان روز بروز قدرت میگرفت و به میزانی که بجلو میرفت خود را برای جنگ آماده میکرد زیرا معتقد بود قرار داد مورد بحث با حیثیت آلمان تطبیق ندارد . در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۴ اولیعهداطریش (فرانسوا فردیناند Francois Ferdinand) باتفاق زنش به ناحیه (بوسنی Bosnie) رفته بود تا در مانور نظامی آن ناحیه شرکت کند . یک جوان صربستانی هر دو را بضرب گلوله از پای در میآورد .

پوانکاره بدرستی متوجه اهمیت امر نگردید و باتفاق (ویویانی Viviani) عازم مسکو شد . در همین زمان وین و برلن مذاکرات محرمانه ای را آغاز کرده بودند و وقتی نتیجه مذاکرات فاش گردید دنیا دچار تعجب و بهت شد . زیرا این دو کشور متفقا از دولت صرب خواسته بودند درهای کشور را بروی آنها باز کند تا نمایندگان آنها در آن کشور به تحقیقات قضائی مبادرت ورزند و آزادانه کار خود را دنبال نمایند . بعبارت دیگر برای این کشور اولتیماتومی فرستادند و خواستند از کلیه حقوق اداری و قضائی خود صرف نظر کند . همه میدانستند یک چنین اولتیماتوم هیچگاه مورد قبول کشور صربستان قرار نخواهد گرفت و بهمین علت همه انتظار جنگ را داشتند و مردم در یک اضطراب عجیبی بسر میبردند . عموم مردم بر این عقیده بودند که اطریش هیچگاه بدون جلب نظر آلمان به ارسال چنین امریه مبادرت نورزیده است .

جواب دولت صربستان بر خلاف انتظار عموم بود و باعث تسکین افکار دنیا گردید . دولت صربستان با پیشنهاد اطریش موافقت داشت و میخواست یک چنین اقدامی با مشارکت ممالک بزرگ و دادگاه لاهه صورت گیرد . همه خیال میکردند اطریش رضایت خواهد داد و کاربخوشی خاتمه خواهد یافت . ولی دیدیم چنین نشد زیرا دولت اطریش در جواب این موافقت به صربستان اعلام جنگ داد . در روزهای اول فرانسه ساکت بود زیرا رئیس جمهور و نخست وزیر این کشور هر دو در مسافرت بودند و روزی که خاک روسیه را ترک

کردند جنگ شروع شده بود. بنا بر این از رفتن به کپنهاگ منصرف شدند و در ۲۹ ژوئیه به پاریس مراجعت نمودند. در طول مسافرت دو زامدار اطلاع درستی از آنچه که در غیاب آنها اتفاق افتاده بود نداشتند.

بمجرد اینکه به پاریس رسیدند اطلاع حاصل کردند که روسیه بسیج کرده است. کابینه فرانسه فوراً تشکیل جلسه داد ولی با صرار نخست وزیر که میخواست نظر انگلستان هم جلب شود توجه نکردند. چند ساعت بعد یعنی روزه ۳ ژوئیه دو ساعت بعد از نیمه شب آلمان اطلاع داد هر گاه روسیه بسیج خود را ادامه دهد آلمان هم ناگزیر خواهد بود اقدام مشابهی معمول دارد.

یوانکاره از دولت انگلستان تقاضا میکند جانبداری خود را از فرانسه و روسیه علناً ابراز کند. برای این منظور مذاکرات بین دو کشور آغاز میشود و بالنتیجه آشکار میگردد که دولت انگلستان دچار تردید است. رئیس جمهور فرانسه تصمیم میگیرد نامه خصوصی برای جرج پنجم پادشاه انگلستان بفرستد. در این نامه به پادشاه انگلستان تذکر داده میشود که اگر آلمان بطور مسلم بداند دو کشور فرانسه و انگلستان در اجرای پیمانی که آنها را با یکدیگر متمهد کرده است وفادار میباشند بطور قطع و یقین در اعمال خود تجدید نظر خواهد کرد و ممکن است مانع بروز جنگ شود. با صراحتی که در گفته‌های ریاست جمهور فرانسه بود معذک کسی در لندن متوجه وخامت امر نگردید.

ادوار گری (Edouard Grey) نخست وزیر انگلستان سفیر فرانسه را احضار میکند و باو میگوید... (افکار عمومی انگلستان و مجلس این کشور اجازه نمیدهد دولت چنین تعهدی را بعهده بگیرد).

در تاریخ اول اوت نامه‌ای از طرف پادشاه انگلستان میرسد مبنی بر اینکه او سعی خود را خواهد کرد تا دو کشور روسیه و آلمان در فتار و اقدامات خود تجدید نظر کنند. بهر حال در راه استقرار آرامش و صلح از هیچگونه مساعدتی دریغ نخواهد کرد.

ولی معلوم بود که کار دیگر از این حرفها گذشته است. در اول اوت آلمان به روسیه اعلان جنگ میدهد و در ۲ اوت هم بفرانسه نظر خود را اعلام میدارد. سفیر آلمان بوزارت خارجه فرانسه میرود و بوزیر خارجه گوشزد میکند هواپیمای فرانسه مبادرت باعمال خلاف در مرزهای آلمان کرده‌اند. هر چه وزیر امور خارجه اظهارات او را تکذیب میکند و میگوید ارتش فرانسه ۱۰ کیلومتر از مرز فاصله دارد فایده نمیکند. سفیر کبیر خود را بنادانی میزند و پس از لحظه‌ای خدا حافظی میکند و میرود.

روز سوم اوت اوضاع صورت دیگری بخود گرفت، که در قلب هر فرانسوی اثر بسزائی گذارد. آلمان دست بعملی زد که انگلستان باور نمیداشت. یعنی یادداشتی به بلژیک

فرستاد و ضمن آن گوشزد نمود که آن کشور از حدود بیطرفی خود عدول کرده است . سفیر انگلستان که بملاقات وزیر خارجه آلمان رفته بود از دهان او همان کلماتی را شنید که سالها آلمان برای تبلیغات خود بکار میبرد (یک کاغذ پاره چه ارزشی دارد ؟) . جنگ اول جهانی آغاز شده بود .

فرانسه از هر طرف بدنبال هم پیمان براه افتاد . در وهله اول ایتالیا در نظرش مجسم شد ولی این کشور با آلمان متعهد بود . معذک وقتی خبر فتوحات مارن (Marne) بگوش نخست وزیر ایتالیا رسید تغییر عقیده داد و با اطریش وارد جنگ شد . (۲۳ مه ۱۹۱۵) .

در این موقع ما بفکر افتادیم آمریکا را به کمک خود بکشانیم ولی ترس و وحشتی را که جنگ زیر دریائیهای آلمان بوجود آورده بود این کشور را بتردید انداخته بود تا جائیکه ویلسن غرق کشتی لوئیزیانا را هم در کنگره تکذیب کرد و از سایر کشتیها هم صحبتی بمیان نیاورد .

دربالکان ترکیه و بلغاری در جهت مخالف ما بودند و بهمین علت ما سعی میکردیم رومانی و یونان را جلب کنیم . وزیر خارجه بریاند بود و میخواست به یونان اولتیماتومی بدهد و با انجام یک مانور دریائی این کشور را در جرگه متفقین درآورد ولی نخست وزیر انگلستان با این نظر مخالفت کرد و گفت توسل به یک چنین اقدام مخالف اصل رعایت حقوق ممالک آزاد است . یک سال بی جهت برای ادامه مذاکرات بین پاریس و لندن تلف شد و پس از گذشت این فرصت گرانبها یونان تصمیم گرفت به جانبداری از ما وارد محاصره شود .

تشتتی که متأسفانه بین متفقین بود در تمام مدت جنگ عملیات آنها را فلج میکرد و این مخالفتها ادامه یافت تا به پیمان ورسای رسید و از آن پس همچنان ادامه داشت تا جنگ دوم جهانی شروع شد . روزها و هفتهها و ماهها میگذشت و در همان زمان که به سربازان میگفتند تا آخرین نفس باید جنگ ادامه یابد سیاستمداران از فکر تأمین صلح غافل نبودند . اول اقدام از طرف کلنل (هاوز House) آمریکائی انجام گرفت که در ۱۹۱۶ از طرف ویلسن مأموریت یافت حدودی برای یک صلح شرافتمندانه معین کند و البته ترتیبی بدهد که الزاس و لورن بفرانسه برگشت کند . یادداشت اینمرد را بفرانسه و انگلستان فرستادند که پس از موافقت این دو کشور برای آلمان ارسال شود . آمریکائیها میگفتند اگر آلمان با این طرح موافقت نکند آمریکا وارد جنگ خواهد شد . متأسفانه نه لندن و نه باریس جوابی باین پیشنهاد ندادند . کلنل هاوز در یادداشتهای خود بعداً

نوشت (بنظر او انگلستان بزرگترین اشتباهات را مرتکب شد .)

در ۱۹۱۷ شاهزاده (Prince Sixte de Bourbon) بنمایندگی از طرف اطریش مشغول اقدام شد و برای ملاقات با امپراطور به وین رفت و پس از کسب نظر او پیشنهادی برای متفقین فرستاد مبنی بر اینکه قرارداد صلحی امضاء شود و بلژیک هم بصورت اولیه خود در آید - الزاس و لورن بفرانسه ملحق شود . اینمرد هم در اقدام خود توفیق حاصل نکرد و یک فرصت گرانبهای دیگر برای عقد و امضای یک صلح جداگانه بین متفقین و اطریش از دست رفت .

بالاخره در تابستان ۱۹۱۷ که ارتش آلمان در وردن (Verdun) شکست خورد آلمان بفکر مذاکره افتاد . یکی از سیاستمداران آلمانی بنام (بارن دو لانکن Baron de Lancken) خواستار ملاقات با بریاند شد . ولی آقای (ریبوت Ribot) که نخست وزیر و وزیر امور خارجه بود با آن مخالفت کرد و همان عملی را تکرار نمود که در مورد تقاضای مذاکرات صلح با پرنس دو بوربن معمول داشت .

ملاحظه میکنیم تمام اقدامات مخالفین و دشمنان ما برای خاتمه جنگ بهدر رفت زیرا تصمیم باین گرفته شده بود آلمان بزانو در آید . ولی بطور توجه نمیگردند که بزانو در آوردن آلمان امری نیست که فرانسه و انگلستان به تنهایی بتوانند انجام دهند ؟

بلافاصله داخل حیاط شد و آنها را مثل جوجه‌های غریب از آنجا بیرون راند . دو دختر بینوا گونه‌هایشان از خجالت از غوانی شد و دنبال یکدیگر براه افتادند و از ترس و وحشت افتان و خیزان خانه را ترک کردند . صدای خاله بریل هنوز شنیده می‌شد که غرغر - کنان می‌گفت : دخترهای بد ا بچه‌های خیره و فضول ا دخترها در یک چشم بهمزدن در مسیر جاده از چشم دور شدند . الزا که دیگر از راه پیمائی خسته شده بود دامن خواهر را کشید . هر دو روی لوله قرمز رنگی که در کنار جاده افتاده بود نشستند . لیلی برای چند لحظه کلاشه را از سر برداشت و روی زانوبش گذاشت . چشمهای پر امید دو کودک بینوا روی سبزه‌ها و مزارع خیر شده و شاهباز افکارشان در آسمانها پیروز در آمد . هر دو در عالم خیال و رویا غوطه‌ور شدند . نگاه معصوم آنها از روی سبزه‌ها گذشت و بروی امواج خروشان رودخانه لغزید و در یک چشم بهمزدن نگاهشان متوجه ماده گاوهای عظیم الجثه لوگان گردید که در فاصله دور ، دور هم گرد آمده و آماده شیر دادن بودند . کلویها از جا برخاستند و دوباره براه خود ادامه دادند . الزا سایه بسایه خواهر گام برمیداشت . دیگر بچه‌ها چهره ترسناک خاله بریل را فراموش کردند . ناگهان الزا گوشه دامن خواهر را کشید و برای اولین بار لبخند مرموزی گوشه لبانش نقش بست . لیلی در جای خود ایستاد و به پشت سرش نگاه کرد . دخترک آهسته زیر لب گفت : - من آن چراغ کوچک را دیدم ! پس از آن هر دو خاموش شدند و براه ادامه دادند .